

رسول پویان

الماس بخت

گر مرغ بخت از سر بام تو پر کشد
جغد بلا ز گوشه ویرانه سر کشد
ور چرخ روزگار نگردد به کام دل
طالع اگر ز کاج بیفتد ز در کشد
در و گهر فرار کند از گسسته تار
بر تار بخت غمزده خرمهره در کشد
آنیکه چانس خویش دهد بارها ز کف
مغز سرش برای شفاء شیر نر کشد
ترسم از آن که سرمه نا آزموده باز
نشتر بجای سرمه به چشمان تر کشد
شکوه مکن ز بخت بد و طالع خراب
هرکه نصیب خویش به قدر هنر کشد
با حرکت و تلاش اگر مرد دل کند
از باغ خشک طالع بی بر، ثمر کشد
غواص سربکف که قبول خطر کند
از بحر بخت گم شده در و گهر کشد
الماس کوه نور اگر مال ما نشد
الماس نور بخت به چوکات زر کشد
معشوقه راز صدق و صفا در شب مراد
با مهر عشق و لطف تو گل به بر کشد
افتاده ای اگر به زلف کمند عشق
هرچه که لچ و زور کنی بیشتر کشد

20/8/2016